

دست آنها بیرون کنند. عنوان فیل هلن (- یونانی دوست) که نخستین بار این چهارمین اشک بر سکه های اشکانی نقش زد ظاهراً بیشتر برای جلب دوستی و استمالت شهرهای یونانی داخل قلمرو پارت بود - و جلوگیری از فتنه جویی آنها. پدرش اردوان اول در هنگام عقب نشینی از مقابل آنطیوخوس، سکنه یونانی یک شهر گرگان را قتل عام کرده بود و این امر یونانی های این حدود را نسبت به خاندان ارشک بی اعتماد کرده بود. عنوان فیل هلن که وی برگزید، در دوره ای که قدرت سلوکیان نیز در داخل فلات ایران روی به افول داشت تدبیر عاقلانه ای بود که تا حدی عوامل مخالف را از فتنه جویی و بدسگالی بازمی داشت. اینکه گفته اند این چهارمین اشک در نزد اهالی پرثوه محبوبیت خاص یافت و حتی بعد از مرگ هم تکریم فوق العاده ای در حق او انجام شد ظاهراً از آن روست که در بحبوحه توسعه جویی های باختر و ناخرسندیهای یونانیان قلمرو خویش موفق شد استقلال خاندان ارشک و قدرت طوایف پرنی را به هر نحوی که ممکن می شد حفظ کند.

اشک پنجم که بعد از او به سلطنت رسید پسرش فرهاد بود - فرهاد اول. سلطنت کوتاه او (۱۷۱ - ۱۷۶ ق م) بیشتر در کشمکش با طوایف سرکش داخلی در دامنه های البرز و حدود دریای خزر گذشت: جنگ با طوایف امارد (- مارد). این طوایف ظاهراً در آن ایام در صدد برآمده بودند مثل عشایر پرنی به طلب قدرت و استقلال برخیزند اما استقلال آنها در حکم تجزیه قلمرو اشکانی بود و برای پرنی ها قبول آن امکان نداشت. در هر حال جنگ با اماردها که به موجب روایات مردسی فقیر اما فوق العاده دلیر و بیباک بودند چندین سال طول کشید. فرهاد سرانجام آنها را مقهور کرد و ظاهراً در نواحی مرزی بین قومس و ساد سکونت داد. این نکته که در سکه های این اشک عنوان یونانی فیلا دلفوس (- دوستدار برادر) نقش می شد نشان می دهد که نفوذ برادر هم در دوران سلطنت خود او آغاز شده بود و ازین روست که بعد از فرهاد اول - با آنکه چند پسر هم داشت - برادرش سترادات به سلطنت رسید: مهرداد اول.

با ظهور مهرداد اول تاریخ خاندان ارشک از ابهام و سکوت آکنده از مسامحات و تناقضات تا حدی بیرون می آید. در واقع سلطنت او (۱۳۷ - ۱۷۱ ق م) قلمرو خاندان اشک را تا حد یک امپراطوری توسعه داد. وی در عین حال، دوسین بنیانگذار واقعی دولت و از بعضی جهات تا حدی یادآور کوروش هخامنشی بود.

پاره‌یی صفات اخلاقی هم که مورخان، از جمله دیودوروس، درباره او نقل کرده‌اند یادآور سیمای کوروش به نظر می‌آید. اینکه گفته‌اند هر قدر در برابر دشمنان شجاع بود نسبت به دوستان مدارا می‌ورزید نشان می‌دهد که مهرداد هم به خاطر شجاعت خویش محبوب بوده است و هم به جهت عدالتش. در واقع به همین سبب بود که هم قلمرو کشور را توسعه داد و هم قوانین تازه برای رعیت آورد. توسعه قلمرو او چنان شد که از یک دولت بالنسبه کوچک مستقل که میراث یافت یک قدرت بزرگ امپراطوری به میراث گذاشت. چیزی که او را درین توسعه‌جویی موفق کرد نابسامانی‌هایی بود که مقارن جلوس او در باختر و در قلمرو سلوکی به وجود آمده بود. در باختر دولت مستقل یونانی که به وسیله دیودوتوس به وجود آمد، در جانب سند و پنجاب بسط پیدا کرد اما در خود باختر یوکرآتیدس «Eucratides» نامی مدعی استقلال شد و در پنجاب بادیمتریوس نبیره دیودوتوس به جنگ پرداخت. مهرداد که از آغاز سلطنت شاهد این اختلافات داخلی باختر بود از فرصت استفاده کرد و در دوره‌یی که یوکرآتیدس برای مبارزه با دیمتریوس عازم پنجاب بود قسمتی از ولایت باختر را به قلمرو خویش ملحق کرد (حدود ۱۶۵ ق م) و ظاهراً با این اقدام هم از جهت باختر خاطر خود را آسوده کرد و هم آن دسته از طوایف مجاور را که در روایات گه‌گاه تورانی خوانده می‌شدند - و نزد چینی‌ها به سه «See» (سی، سک) شهرت داشتند - به قبول طاعت واداشت. بعد، چون باختر را گرفتار منازعات یوکرآتیدس و دیمتریوس دید و در نواحی غربی هم دولت سلوکی را با پسر بچه‌یی ده دوازده ساله که به نام آنطیوخوس پنجم اوپاترداعیه سلطنت داشت دستخوش مدعیان مختلف یافت در صدد تسخیر ولایت ماد برآمد (ح ۱۶۴ ق م) و در پایان جنگهای سخت تمام ماد را تا حدود زاگرس تابع و مقهور خویش کرد - با حکمرانی که از جانب خویش در آنجا گذاشت. پس از آن هم، با آنکه یک چند در گرگان گرفتاریهایی پیدا کرد به مجرد رفع آنها عازم تسخیر نواحی شوش و عیلام شد که در دست حکام یونانی بود و با پادشاه سلوکی ارتباط داشت. چون پارس هم در دنبال شوش فرمان وی را گردن نهاد (ح ۱۵۰ ق م) سلطنت محلی دیرینه آن محفوظ ماند و مهرداد هم که دروازه بابل را بر روی خود گشاده دید خویشتن را جهت مقابله با سلوکیها و تسخیر سلوکیه بابل آماده یافت. مع هذا برای آنکه از جانب باختر نیز که ممکن بود در پیکار به یاری سلوکیها پردازد اطمینان کافی بیابد یک

بار دیگر لشکرکشی به حدود باختر را لازم دید. درین ایام چون یوکرآتیدس در بازگشت از پنجاب به طور وحشتناک و سبعانه‌یی بر دست پسر خویش هلیوکلس کشته شد (۱۴۷ ق م) وی به بهانه انتقام یوکرآتیدس که دوست وی محسوب می‌شد به قلمرو هلیوکلس تاخت و ظاهراً در حدود سند و کابل سکونت دادن بعضی طوایف سکائی ایرانی را هم موجب تأمین مرزها کرد. مقارن این احوال سلوکیها که با وجود گرفتاریهای داخلی از توسعه قلمرو پارت نیز فوق‌العاده نگران شده بودند برای مقابله با او به تجهیز لشکر پرداختند - به رهبری دیمتریوس دوم، دیمتریوس نیکاتر، مهرداد آهننگ بابل کرد، و با آنکه دیمتریوس، برای نجات سلوکیه چندبار هم در حدود ماد به لشکر پارت تلفات وارد کرد باز پادشاه پارت توانست از پشت‌سر دشمن به سرزمین بابل - که آخرین پناهگاه سلوکیها در مجاورت فلات ایران بود - نفوذ کند. یک سردار سلوکی هم که به اشارت دیمتریوس از سوریه به جهت مقابله با سپاه اشک به بین‌النهرین آمد نتوانست پیشرفت مهرداد را در حدود بابل سد کند. بالاخره، سلوکیه به جنگ یا صلح گشوده شد و اهالی آشور (- آدیابن) هم که از تجدید غلبه سلوکیها نومید بودند در این اولین تاختگاه از دست رفته سلوکی نمایندگان خود را نزد پادشاه پرثوه فرستادند تا تبعیت و تسلیم آنها را به وی اطلاع دهند. بالاخره در اوایل ماه ژویه ۱۴۱ (ق م) این ششمین اشک فرمانروایی ایرانیان را در بابل دوباره احیا کرد و ظاهراً به همین سبب بود که برای خود - چنانکه از یک سند بابلی مربوط به سال ۱۴۰ (ق م) برمی‌آید - عنوان «شاه شاهان» را که یادگار عهد هخامنشی‌ها بود برگزید. با اینهمه، وقتی مهرداد که با فتح سلوکیه بابل خود را فرمانروای بلاعارض قسمت عمده دنیای هخامنشی از حد سند و باختر تا حدود دجله و آشور یافت برای دفع آشوبی که در حدود باختر روی داد ناچار راه گرگان و پارت را پیش گرفت دیمتریوس پادشاه سلوکی که هنوز تمام امید خود را برای استرداد بابل از دست نداده بود و در عیلام و باختر - که یکی برای سلامت او و زتنش دعاسی کرد و دیگری به تحریک او بر ضد مهرداد آشوب به راه می‌انداخت - هنوز هواخواهان زیادی خاصه در بین یونانی‌های این نواحی داشت به صحنه بازگشت و ظاهراً عناصر یونانی بابل هم که از تسلط اشکانی‌ها دلخوش نبودند وی را به بازگشت دعوت کرده بودند، و اهالی عیلام هم به نفع او شوریده بودند و بعضی نواحی را نیز به باد غارت داده بودند. در هر حال سپاه جراری که ظاهراً

تعدادی از جنگجویان عیلام، پارس، و حتی باختر هم در بین آنها وجود داشت به دیمتریوس پیوست و کار پادشاه مغلوب سلوکی بالا گرفت. از قضا در میدان جنگ یک بار پادشاه سلوکی از فراوان خویش جدا ماند و به اسارت لشکریان مهرداد افتاد. لشکری هم که برگرد وی فراز آمده بود تارومار شد و دیمتریوس را به اشارت مهرداد در تمام شهرهایی که اهالی آنها به یاری او برخاسته بودند همچون اسیر جنگی در کوی و بازار گردانیدند تا مخالفان پارت، با توجه به اسارت او از وجودش به کلی مأیوس شوند. اما مهرداد که ظاهراً در نظر داشت با استفاده از وجود او وسیله‌ی برای تهدید سلوکیهای سلوکیه هم در دست داشته باشد وقتی دیمتریوس را در گرگان به نزد او بردند در حق پادشاه اسیر اظهار محبت نمود و حتی یک دختر خویش، رودگونه نام، را نیز به وی داد. اما شهرهایی را که درین ماجرا عهد خویش شکسته بودند و به یاری دشمن برخاسته بودند تنبیه سخت کرد و ظاهراً در همین احوال بود که پاره‌ی شهرهای یونانی در عیلام غارت شد و غنایم هنگفت از معابد آتنه به چنگ پادشاه پارت افتاد. این پیروزی، آخرین کار بزرگ مهرداد اول بود چرا که اندکی بعد پادشاه اشکانی به بستری بیماری افتاد و درگذشت. آخرین تاریخی که در سکه‌هایش هست مربوط به اوایل ۱۳۸ (ق م) به نظر می‌آید و وی ظاهراً در اواخر همین سال یا اوایل سال بعد مرده باشد. بدون شک فرمانروایی که از یک سلطنت کوچک ولایت پرثوه امپراطوری بزرگی به وجود آورد می‌بایست اوصاف و سجایای قابل ملاحظه‌ی داشته باشد. ازین روست که بعضی نویسندگان یاستانی یونان او را با اسکندر قابل مقایسه یافته‌اند. مهرداد غیر از جنبه جنگجویی از حیث کشورداری نیز شخصیتی ممتاز دارد. عنوان فیل هلنی که او مخصوصاً بعد از فتح بابل اتخاذ کرد حاکی از همین جنبه ممتاز او بود. با این تدبیر نه فقط احساسات ضد یونانی را که درین نواحی در نزد ایرانیها طبیعی بود تعدیل می‌کرد بلکه به یونانی‌های بین‌النهرین هم نشان می‌داد که تسلیم به پارت انقیاد به یک عنصر ضد هلنی نیست حتی ممکن هست به آنها امکان بیشتری برای فعالیت اقتصادی بدهد. اینکه می‌گویند وی کوشید تا در تمام قلمرو امپراطوری خویش از بین هر قوم و ولایتی بهترین قوانین و آداب را برگزیند نیز به احتمال قوی باید اشارتی باشد به اینکه وی برای وحدت امپراطوری نو بنیاد خویش سعی کرده است تا با اظهار تسامح نسبت به آداب و رسوم اقوام تابع اعتماد و اتحاد آنها را جلب کند. به علاوه بدون

جمع و تدوین یک قانون التقاطی و ترکیبی که مبتنی بر همین روح تسامح باشد، اداره یک امپراطوری وسیع غیرممکن بود. قسمتی ازین قوانین بدون شک مأخوذ از آداب و رسوم رایج در بین اقوام تابع امپراطوری بود اما مجالس مشورت - مجلس مهستان - که در مواقع فترت همواره عامل ایجاد وحدت یا تفرقه در حکومت اشکانی می شد ظاهراً از آداب و رسوم جنگی عشایر پرنی اخذ شد و قبل از عهد وی نیز در مواقع جنگ و تعیین سرکردگان نظامی نقش قابل ملاحظه‌ایی داشت. در هر حال اگر اشک اول بنیانگذار سلسله اشکانی بود این ششمین اشک به عنوان بانی امپراطوری اشکانی شناخته شد و عجب نیست که اشکانیان او را نیز لااقل به اندازه اشک اول به چشم اهمیت نگریسته باشند.

فرهاد دوم (۱۲۸ - ۱۳۷ ق م) پسر و جانشین مهرداد سلطنت کوتاهی یافت که در اغتشاش و جنگ و خون غوطه خورد. از اینکه وی در هنگام مرگ پدر هنوز آن اندازه رشد نداشت که بدون کمک مادر فرمانروایی کند پیداست جوانی فوق العاده او هم باید از اسباب جنگها و اغتشاشهایی باشد که به دوران او پایان داد. ملاطفت او در حق دیمتریوس که چند بار کوشید تا از قفس طلایی ازدواج با شاهزاده خانم اشکانی فرار کند و وی هر بار این تلاش مخالفت آمیز او را بی نتیجه گذاشت یا به سرزنش های کنایه آمیز اکتفا کرد در نزد فتنه جویان بیشتر به ضعف اخلاقی تعبیر می شد تا به شفقت انسانی. بدون شک احساس این ضعف و ملایمت هم مثل اغتنام یک فرصت آرامش کوتاه، از اسبابی بود که آنطیوخوس سیدتس، برادر دیمتریوس، را واداشت تا به بهانه رهایی برادر و بیشتر به قصد استرداد سرزمین های سلوکی به قلمرو پارت لشکر کشی کند. وقتی بابل و ماد به دست آنطیوخوس افتاد برای فرهاد چندان امید برای مقاومت با سپاه جرار سلوکیها نماند فقط دیمتریوس را که آنطیوخوس جهت آزادی او لشکر آورده بود رها کرد تا در سوریه با مطالبه تخت و تاج سلوکی در دسرهایی برای برادر به وجود آورد. معهذنا ناخرسندی مردم ماد و قیام آنها در تمام شهرها بر ضد یونانیها زودتر از آنکه دیمتریوس به سوریه برسد فرهاد را از وضع دشواری که داشت نجات داد. در برخوردی که بین سپاه فرهاد با وی روی داد آنطیوخوس کشته شد یا برای آنکه به جنگ خصم نیفتد خود را از فراز صخره‌یی فرود افکند، و سپاه او هم پراکنده گشت. باز نرمخویی و رقت زنانه فرهاد خطر دیگری برای دولت وی شد. چون نه فقط فرمان

داد تا جسد دشمن را با احترام تمام تشییع کنند بلکه پسرش سلوکوس را هم که در جنگ به اسارت افتاد به سوریه فرستاد تا بر مسند پدر بنشیند و در عین حال فرمانی هم صادر کرد تا دیمتریوس آزاد شده را در راه سوریه توقیف کنند و در بند به نزد وی آرند. بدینگونه با این بی احتیاطی هم اعتماد دیمتریوس را که به بند وی نیفتاد از دست داد، هم از غلبه بر آنطیوخوس فایده‌یی عاید نکرد. معه‌ذا سلوکوس هم توفیقی نیافت چنانکه دیمتریوس نیز که برخلاف میل و انتظار فرهاد از بند و تعقیب رهایی یافت در سوریه کاری از پیش نبرد و چندی بعد کشته شد. این جنگ که به یک تعبیر آخرین مجاهده سلوکیها برای فتح ایران بود با شکست قطعی مواجه شد. از آن پس سلوکیها هم دیگر تلاشی برای استرداد قلمرو پدران خویش از دست پارت نکردند چرا که دیگر فرصتی برای آنها پیدا نشد. البته پیروزی فرهاد هم بیشتر حاصل ناخرسندی مردم از سهاجمان بود و جوانی و بی تجربگی خود او خلاف آن را اقتضا داشت. چنانکه در پایان این ماجرا همین بی تجربگی‌ها برای او مایه بدنامی و شکست هم شد. از جمله چون طوایف بدوی سکزی را در ماجرای حمله آنطیوخوس به یاری طلبید آنها به کمک وی آمدند اما غایله آنطیوخوس بدون کمک آنها خاتمه یافت و چون فرهاد حاضر نشد پولی را که از بابت این خدمت به آنها وعده داده بود بپردازد آنها در نواحی سرحدی دست به اغتشاش زدند. فرهاد هم که در همین ایام ظاهراً به قصد تسخیر سوریه به بین‌النهرین آمده بود و با دستپاچگی از بابل برای دفع آنها حرکت کرد، از بی تجربگی دو اقدام عجولانه کرد که هر دو به زیان حیثیت او تمام شد: نخست آنکه بابل را به یک سردار جوان و بدنام از اهل گرگان که در سالهای قبل شاه جوان با او سروری داشته بود سپرد و او که هیمروس نام داشت برای ساکت کردن مخالفان چنان تعدی و خشونت‌هایی در آنجا پیش گرفت که به زودی اهل سلوکیه بر او شوریدند و بدینگونه، فرهاد تمام بابل را به سبب خشونت‌های معشوق خویش با خود دشمن کرد. بی احتیاطی دیگر فرهاد آن بود که یونانیهای لشکر آنطیوخوس را بدون آنکه آنها را استمالتی کرده باشد با خود حرکت داد و ظاهراً به تصور آنکه اینها برای حفظ جان خویش هم که باشد با دشمن خواهند جنگید، در دفع سکاها (- سکزی‌ها) به این اسیران ستم‌دیده و ناراضی تکیه کرد. اما آنها که در غلبه یافتن فرهاد بر سکاها نفعی برای خویش متصور نمی‌دیدند به دشمن پیوستند و فرهاد با مرگ خویش جریمه این

بی احتیاطی را داد (۱۲۸ ق م). بدینگونه، تندخویی و بی تجربگی او امپراطوری نوبنیادی را که پدرش مهرداد به وجود آورده بود در معرض تجزیه و انهدام آورد. اما مجلس نجبا و بزرگان - مهستان - درین لحظه های خطیر به موقع موفق شد جانشین مناسبی برای فرهاد انتخاب کند. بدون شک این نکته که یوستین (۲/۴۲) می گوید بعد از فرهاد دوم اردوان را شاه کردند مراد وی از کسانی که این کار را کردند همین مجلس نجباست چرا که فرهاد خود در جوانی کشته شد و اگر فرزندی هم از وی مانده بود از لحاظ سنی نمی توانست در وضعی باشد که بر آشفتگی اوضاع تسلط بیابد.

این اردوان دوم (۱۲۴-۱۲۸ ق م) عموی فرهاد بود و در هنگام جلوس لابد به سنین پیری نزدیک بود. مقارن شروع سلطنت او تمام آنچه در عهد مهرداد اول، امپراطوری اشکانی را تشکیل می داد، در حال تقسیم و تجزیه بود. در بابل خشونت های هیروس به قیام عمومی منجر شده بود و فرمانروای ناحیه خارا کس (- کرکا) در جنوب بین النهرین به آنجا تاخت و تاز می کرد و با شورش عام، خود هیروس هم در دست مردم به اسارت افتاده بود و با قتل و شکنجه او تسلط اشکانیان در آن حدود به کلی از میان رفته بود. از بعضی الواح بابلی برمی آید که در این احوال ولایت ماد هم از دست برادر پادشاه - که در آنجا فرمانروایی داشت - بیرون رفته بود و به دست یک مدعی از اهل عیلام افتاده بود. طوایف تخاری هم که فشار آنها سکا های مجاور ایران را به داخل فلات رانده بود خود تحت تأثیر طوایف هون درین ایام (۱۲۸ ق م) در حدود سمرقند و سغد بودند و با ختر را هم زیر و کرده بودند و حتی به حدود پرثوه دست اندازی می کردند. سکا های مجاور ایران هم که فرهاد در جنگ با آنها کشته شد در حوزه پرثوه به تاخت و تاز شروع کرده بودند. یک دسته آنها برگران و قومس تسلط یافته بودند و دسته دیگر تا حدود دجله و ارمنستان تاخته بودند. حتی تیره هایی از آنها به حوالی هرات و هیرمند نفوذ کرده بودند و از مدتها پیش قسمتی از آن نواحی را به نام سگستان (- سیستان، سرزمین سکاها) برای خود پایگاه قدرت تازه بی ساخته بودند. اردوان پیر در دفع این فتنه ها ظاهراً این اندازه توفیق یافت که هم از آغاز از اتحاد بین سکاها و یونانی های این نواحی به نحوی جلوگیری کند. سکاها را هم با پرداخت مبالغی نقد و تعهد مستمری به سرکردگان شان آرام کرد و از ادامه تاخت و تاز بازداشت. اهالی بابل را هم

با آنکه بعد از واقعه هیروس از در معذرت درآمده بودند تهدید کرد اما قبل از آنکه بتواند به حساب ولایات غربی و رفع دشواریهای مربوط به عیلام و بابل پردازد آهنگ تنبیه طوایف تخاری که موجب ناایمنی مرزهای شرقی بودند کرد و در جنگ آنها به سختی مجروح شد و از آن جراحت درگذشت. از سلطنت کوتاه او بهره‌ی که عاید شد سلطنت پسر و جانشین او بود به نام مهرداد — مهرداد دوم — که فرمانروایی او چیزی از دوران قدرت و عظمت مهرداد اول را تجدید کرد.

البته در ماجرای هجوم سکاها و تخارها به حدود پرثوه که به خاطر مقابله با آن طی چهار سال دو پادشاه اشکانی جان خود را فدا کرد بدون شک ممکن هست داخل فلات از گرگان تا ماد هم مورد هجوم بدویها شده باشد اما بدویها ظاهراً بعد از قتل و غارت در داخل به حدود ولایات تازه خویش — نواحی فرغانه و سغد — بازگشته‌اند و باز در فرصت‌های دیگر هر وقت تحت فشار طوایف قوی‌تر واقع شده‌اند یا نواحی مرزی پرثوه را بی دفاع یافته‌اند در آنجا به تاخت و تاز پرداخته‌اند. مسأله این است که از این دوره تاریخ اشکانیان با این طوایف بدوی ارتباط می‌یابد و این ارتباط که غالباً با درگیریهای سخت هم توأم است حتی به ادوار بعد از عهد اشکانیان نیز می‌رسد. ماجرای هجوم این طوایف به داخل فلات ایران در واقع از پشت دیوار چین شروع می‌شد و دفع آن به آسانی و تنها به نیروی لشکری ممکن نبود. در واقع وقتی در قرن سوم قبل از میلاد دیوار معروف چین برای حفظ و ایجاد امنیت در حدود شمالی و غربی آن سرزمین به وجود آمد طوایف بدوی مربوط به مغولستان که مخصوصاً شامل عشایر هون و قبایل یوئه‌چی می‌شدند از تجاوز دایم به حدود غربی چین باز ماندند. به علاوه طوایف هون که شرقی‌تر بودند و برای خود دولتی هم به وجود آورده بودند (ح ۶ . ۲ ق م) به طوایف غربی‌تر خویش — یوئه‌چی‌ها — فشار وارد می‌آوردند و آنها را به سوی نواحی مرکزی آسیا و حدود سیحون که طوایف سکائی تا آنجا انتشار داشتند، به جانب غرب راندند و این نکته راه‌بازرگانی بین چین و غرب را که از باختر می‌گذشت در خطر تهدید هونها و یوئه‌چی‌ها قرار داد و یک چند آن را مسدود کرد. فشار یوئه‌چی‌ها که یک دسته‌شان در حدود سال ۱۲۹ (ق م) به نواحی فرغانه و باختر رسید از سکاها و این نواحی به سکاها و مجاور ایران و آسیای صغیر منتقل می‌شد و اسواج سیل این طوایف در حدود ایران از سغد و باختر گرفته تا خوارزم و پرثوه تأثیر خود را ظاهر می‌کرد و دولتهای باختر

و پرتوه — از همان اواخر قرن سوم که درین نواحی استقلال یافته بودند — خود را با فشار نامرئی این طوایف مواجه می‌یافتند (۸). دولت یونانی باخترا با وجود توسعه‌ی بی‌کمی داشت و می‌گویند وقتی در حدود هزار شهر — یا شهرک — در قلمرو آن بود، در مقابل فشار این طوایف نتوانست مقاومت کند سکائی‌ها که از مقابل طوایف یوئه‌چی زانده شدند سغدیان و باخترا را جاروب کردند و در دنبال آنها به‌جانب ولایت کابل پیش رفتند و بدینگونه در نواحی زرننگ (= درنگیان)، سرزمینی خاص سکاها — به نام سگستان، سیستان — به وجود آوردند. تخارها هم که در باخترا قدرتی به دست آورده بودند، از آنجا تا مجاور سرحدهای پرتوه پیش آمدند و با آنکه تمام این طوایف مجاور ایران، پیش و کم تحت تأثیر زبان و دین ایرانی یا آریائی بودند، باز به‌سبب خشونت بدوی خویش غالباً مایهٔ تهدید صلح و امنیت کشاورزان پرتوه بودند و برای مقابله با این تهدید بود که فرهاد سوم جان خود را در مبارزه با سکاها از دست داد و عمویش اردوان هم در مقابل با تخارها کشته شد. معیناً برخورد این طوایف با دنیای پارت یک بار دیگر داستانهایی از برخورد بین دنیای کیان و تورانی‌های پایان عهد ایران و نتیجه را تجدید کرد و به روایات عهد اشکانیان رنگ حماسی و پهلوانی داد و شاید در آن داستانها نیز تأثیر گذاشت.

سلطنت مهرداد دوم (۸۷-۱۲۴ ق.م) با اینگونه گرفتاریها که در شرق و غرب دولت خاندان ارشک را تهدید می‌کرد آغاز شد. کار عمده‌ی بی‌کمی که این نهمین ارشک در پیش داشت استرداد نواحی از دست رفته و ایجاد وحدت و امنیت در کشوری بود که تجاوز طوایف بیگانه در عرض چهار سال دو پادشاه آن را طعمه مرگ کرده بود. در غلبه بر این دشواریها کامیابی او البته قابل ملاحظه بود اما اینکه یوستین (۲/۴۲) او را به‌خاطر این کامیابی‌ها از نیا کانش نیز برتر می‌شمرد و خاطر نشان می‌کند که او را به‌جهت کارهای بزرگش «کبیر» خواندند ظاهراً از مبالغات ستایشگران وی باید اخذ شده باشد چرا که اگر ارزش کار فرمانروایان را از بررسی حاصل آن باید باز شناخت انحطاط و هرج و مرجی که بعد از او در خاندان ارشک پدید آمد حاکی از توفیق فوق‌العاده یک فرمانروایی عاقلانه نیست. معیناً البته رفع دشواریهایی که او با آنها مواجه بود و کسب حیثیت و اعتباری که او در دنبال رفع بی‌اعتباریهای بعد از مهرداد اول به دست آورد در قدرت و لیاقت او نه‌جای تردید می‌گذارد نه‌جای مبالغه. در هر حال با واقعه‌ی بی‌کمی که در سرحدهای شرقی برای

پدرش پیش آمد ممکن نبود قبل از آنکه تخارها و سکاها را سرجای خود بنشانند بتواند برای رفع نابسامانیهای بابل اقدام کند. اینکه یوستین تصریح می کند که او با شکست سکاها لکه ننگی را که بر روی خانواده اش گذاشته بودند فرو شست نشان می دهد که نباید با این طوایف تنها از طریق راضی کردن آنها کنار آمده باشد. درینصورت قول استرابون و ایزیدور هم که گفته اند قسمتی از باختر و سگستان را نیز به طاعت درآورد نباید محل تردید باشد چرا که این کار لازمه سرکوبی این طوایف بود. به نظر می آید ازین طوایف بعضی به حدود سغد و بخارا رفته اند و برخی نیز راه هند را پیش گرفته اند. از گزارش یک سفیر چینی، که برای مذاکره در باب گشودن راه تجارت فیما بین به دربار وی آمد، برمی آید که هشت سالی بعد از شروع سلطنت این پادشاه، قلمرو او تا حدود جیحون و آرال وسعت داشته است (۹). از بعضی قراین شاید بتوان حدس زد که بسط قلمرو اشکانی در نواحی شرقی، مهرداد را که سلطنت وی در دو جبهه با جنگ و آشوب آغاز شد واداشته باشد تا در سمت شرق یک پسر خود را - شاید به نام اردوان - شریک کرده باشد. سکه هایی هم به این شاهزاده منسوب هست که می تواند این احتمال را تأیید کند - هرچند اثباتش هم آسان نیست. باری، در نواحی بابل و عیلام هم مهرداد نابسامانیهایی را که در دنبال هجوم سکاها و حوادث مربوط به واقعه هیروس پیدا شده بود تدارک کرد و بابل و حتی خارا کس را نیز دوباره به قلمرو اشکانی افزود (۱۲۲ ق م). در پارس هم موفق شد دوباره فرمانروایان محلی را به اظهار طاعت وادارد (ح ۱۲۰ ق م). در ارمنستان که شاهزاده بی اشکانی حکومت داشت جنگ کرد و بعد از صلح تیگران پسر پادشاه را به عنوان گروگان نزد خویش برد. در بین النهرین هم قدرت وی بسط یافت. پادشاهان محلی آدیابن (= حدیب، آشور) و کردوئن (کردوخی) که مقارن تجزیه و انحطاط قدرت سلوکیها داعیه استقلال یافته بودند نسبت به وی اظهار تبعیت کردند ولایت خسروان «Osroen» هم که در حدود (۱۳۲ ق م) به وسیله خسرو نام حاکم ایرانی عهد سلوکی به وجود آمده بود و بعدها در (۱۲۷ ق م) به دست حکام عرب افتاده بود نسبت به وی از در طاعت در آمد. از (۱۰۸ ق م) به بعد مهرداد خود را «شاهان شاه» خواند و بعد از مهرداد اول این عنوان درباره اشک های دیگر صادق در نیامده بود.

اما ارمنستان که بعدها یک عامل عمده در اختلافات روم و ایران شد

بلافاصله با بازگشت تیگران تعرض خود را آغاز کرد و ظاهراً مهرداد در اواخر عمر بسط قدرت فوق‌العاده این گروگان سابق خویش را با ناخرسندی و دلنگرانی نگریسته باشد. معه‌ذا توفیقی که اشک، در رسانیدن این گروگان خویش به تخت و تاج ارمنستان یافت (ح ۹۴ ق م) درعین حال مایه بسط نفوذ خود او در نواحی غربی ایران گشت. در مقابل این کمک هم تیگران اراضی «هفتاد دره» را در مجاورت نواحی سرحدی ایران و ارمنستان به پادشاه پارت داد و این نکته در تأمین حدود غربی و شمال غربی قلمروی تأثیر قابل ملاحظه‌ی داشت. اولین ارتباط بین ایران و روم هم در دنبال همین احوال روی داد و این ارتباط هرچند از حد یک مذاکره غیر مستقیم تجاوز نکرد باز نشان داد که دو حریف می‌بایست در آینده با احترام و احتیاط بیشتر با یکدیگر برخورد کنند. در واقع اتحاد تیگران با میتريداتس پادشاه پونتوس — که دشمن روم بود — و اینکه تیگران به همدستی او فرمانروای مستقل ناحیه کاپادوکیه را که ایرانی آریوبرزن نام بود و دست‌نشانده روم محسوب می‌شد از قلمرو خویش در حدود شرقی آسیای صغیر بیرون کرد موجب شد تا رومیها درین نواحی برای مداخله و اعمال نفوذ بهانه‌ی پیدا کنند. مقارن این احوال سولاسردار روم به‌عنوان فرمانروای کیلیکیه و برای جلوگیری از توسعه قدرت تیگران و میتريداتس به نواحی کاپادوکیه آمد (۹۲ ق م) و موفق شد آریوبرزن را در آنجا دوباره به سلطنت بنشاند. مهرداد دوم که ظاهراً در آن ایام در سوریه با سلوکیها درگیریهایی داشت برای آنکه از نیات حریف نوظهور — روم — در باب احوال این حدود آگهی بیابد سفیر خویش اروپاز نام را نزد آریوبرزن فرستاد تا با سولا در باب یک قرارداد مودت مذاکره کند. با آنکه معلوم نیست این قرارداد به امضاء رسید یا نه، رفتار غرورآمیز سولا که ظاهراً قدرت پارت را دست‌کم گرفته بود و در حق سفیر پادشاه اشکانی رعایت احترام نکرده بود سبب شد که مهرداد نه فقط سفیر خود را به خاطر آنکه تن به این اهانت داده بود هلاک کند بلکه با تیگران و متحدش میتريداتس پونتوس هم که در مقابل روم مقاوست و مبارزه می‌کردند نزدیک شود چنانکه دختر تیگران را به عقد خویش درآورد و با پادشاه پونتوس هم طرح دوستی ریخت. قلمرو پارت درین ایام به حدود فرات رسیده بود و با باقی مانده دولت سلوکی هم که اینک محدود به نواحی شمال سوریه شده بود برخورد داشت. دولت سلوکی آخرین روزهای احتضار خویش را درین گوشه عزلت

و در شکنجه تحریکات و اختلافات داخلی و خارجی می گذرانید و درگیری مهرداد با ملکه یی به نام لائودیکیا که در نواحی علیای فرات فرمانروایی داشت و ظاهراً دختر عموی آنطیوخوس دهم پادشاه سلوکی بود بهانه یی به این فرمانروای سلوکی داد تا در بجهوحه گرفتاریهای داخلی خویش با پادشاه پارت هم به پیکار برخیزد. اما او درین پیکار کشته شد و چندی بعد رقیب او دیمتریوس سوم هم که با فیلیپوس برادر خویش در حدود حلب منازعه داشت، به وسیله دست نشاندهگان مهرداد که فیلیپوس از آنها درخواست کمک کرده بود به اسارت افتاد و او را به دربار مهرداد هم فرستادند اما مهرداد که در آن هنگام آخرین ایام عمر خویش را می گذرانید در حق او محبت کرد و ظاهراً او را به عنوان گروگان نزد خود نگهداشت. این سومین پادشاه سلوکی بود که به این عنوان در دستگاه پادشاهان اشکانی نگهداشته می شد و وجود او در دربار مهرداد دوم یک بار دیگر نشان داد که داستان دولت سلوکی را در شرق باید پایان یافته تلقی کرد. مهرداد دوم هم خود مقارن همین ایام (۸۷ ق م) وفات یافت و دولت وسیعی را که به سعی او دوباره از اجزاء پراکنده به وحدت رسیده بود در معرض تحریکات و اختلافات شدید بین روم و ارمنستان برای کسانی باقی گذاشت که اختلافات داخلی آنها دوباره یک دوران هرج و مرج را در دنبال سلطنت پر قدرت وی به وجود آورد. معهداً به نظرمی آید این لطمه هم از وسعت و قدرت فوق العاده به قلمرو او باید راه یافته باشد چرا که وی ظاهراً به سبب وسعت و بسط قلمرو خویش ناچار شده است به ساتراپهای شرق و غرب گه گاه اختیارات بیشتری بدهد و این نکته به آنها مجال داده است تا بعد از او ادعیه استقلال بیایند.

از جمله گوترزس (= گودرز) نام که ظاهراً برادر شاه هم بود چون در بابل قدرت یافت از همان اواخر عهد حیات مهرداد در آن سرزمین مثل یک پادشاه مستقل سکه زد و نام خود و ملکه اش را در الواح و اسناد محلی به همین عنوان به جریان انداخت (ح ۹۱ ق م). حتی بعد از وفات مهرداد هم با جانشین او—ارد یا اردوان که هم در عهد حیات مهرداد نیز فرمانروای مستقل نواحی شرقی بود— به منازعه برخاست. تیگران ارمنستان هم که در مقابل گوترزس تعهدی نداشت اراضی هفتاد دره را باز از قلمرو پارت انتزاع کرد. حتی به قلمرو پارت در آذربایجان و حدود اکباتان هم تاخت و ظاهراً به عنوان یک شاهزاده اشکانی عنوان اشک را هم که اختصاص به شاهنشاه این خاندان داشت مدعی شد. گودرز

هم تا حدود (۸۱ ق م) که زنده بود با او غالباً جنگ و ستیز داشت. این گودرز که در طی یک نقش برجسته اشکانی در بیستون، با عنوان ساتراپ ساتراپها همراه چند تن از همگنان خویش، نسبت به مهرداد دوم مراسم بیعت و احترام به جای می آورد و در آخر عهد او در بابل عنوان ساتراپ ساتراپهایش را به عنوان «پادشاه» تبدیل کرد بعد از وفات مهرداد عنوان «اشک» به خود داد و بدینگونه خود را شاهشاهان خواند. اینکه در بعضی از روایات از او به عنوان غاصب یاد کرده اند باید بیشتر از آن جهت باشد که با تشریفات رسمی و از طریق انتخاب مجلس نجبا به سلطنت فرسید. اینکه بعضی پنداشته اند از خاندان اشک نبوده است نباید درست باشد چرا که در آن صورت ممکن نبود خود را اشک بخواند - و خود را به عنوان یک بنیانگذار سلطنت تازه بی وارد عرصه رقابت نسازد. از اسنادی هم که از حفاریهای نسا به دست آمده است برمی آید که او در نواحی شرقی قلمرو پارت به عنوان «اشک» شناخته شده بود و ظاهراً قسمتی از تاخت و تازهای تیگران پادشاه اشکانی ارمنستان هم در نواحی غربی ایران درین ایام مقارن سالهایی بود که گودرز برای قبولاندن حق سلطنت خویش در حدود شرقی ایران زد و خورد داشت. در حقیقت ادعای او بر عنوان سلطنت نیز، از همان اول با معارضه یک مدعی دیگر - نامش ارد - که او نیز بلافاصله بعد از وفات مهرداد داعیه سلطنت یافت مواجه شد و این مدعی تازه ظاهراً کسی بود که مهرداد او را در نواحی شرقی یکچند در اواخر حال نایب یا شریک خویش کرده بود. در هر حال بعد از گودرز که پایان کار او جز در افسانه ها نیامده است، ارد نیز یک چند (۷۶-۸۰ ق م) به عنوان ارشک فرصت یکه تازی یافت. معیناً روایات راجع به گودرز وارد، و اختلافات آنها در مآخذ به قدری مغشوش و آشفته به نظر می آید که بعضی آنها را جز مدعیان بی توفیق ندانسته اند و برخی این گودرز اول را، با گودرز دیگری که بعدها به سلطنت رسید و گودرز پورگیو خوانده می شد خلط کرده اند. در هر حال پیداست که بعد از مهرداد دوم یک چند مدعیان مختلف به معارضه برخاسته اند و شاید اختلافات نجبا و تحریکات آنها هم از اسباب پیدایش این هرج و مرج بوده باشد.

بالاخره با جلوس سینتروک (= سیناتروس) که ظاهراً به کمک و حمایت یک دسته از بدویهای سکائی بر تخت نشست (حدود ۷۶ ق) این هرج و مرج در داخل قلمرو پارت تا حدی خاتمه یافت. البته سینتروک پیر که در هشتادسالگی

به سلطنت رسید، کسی نبود که بتواند با تحریکات نجبا مقابله کند، نقطه اتکاء او فقط وجود بدویان سکائی بود که او را به سلطنت نشانده بودند. این هم که نجبا به علت رضایت از ضعف و ناتوانی او در مقابلش مدعی تازویی نتراشیدند سبب شد که سلطنت او بتواند بیش و کم تا حدود ده سال دوام بیابد. مع هذا تیگران پادشاه ارمنستان که خودش در دربار مهرداد دوم تربیت یافت و جد بزرگش واغارشاک (= وال ارشک) هم برادر مهرداد اول بود، با آنکه سینتروک پیر عموی جدش محسوب می شد از معارضه با او باز نایستاد. خود را همچنان شاه شاهان می خواند، و با آنکه می دانست نجبای پارت او را به چشم بیگانه می نگرند، با حمله و هجوم دایم و مکرر به ولایات مجاور، می کوشید تا دستاویز دعاوی خود را از دست ندهد. بالاخره میتريداتس پادشاه پونتوس که پدرزن و متحد تیگران بود، در سال (۷۲ ق م) از سینتروک درخواست کرد تا وی را آنگونه که طرح سابق دوستی او با مهرداد دوم اقتضا می کرد، در جنگ با روم یاری کند و درین باب وعده های دلپذیر نیز برای مصالحه فیما بین داد. اما اشک پیر که می پنداشت ادامه جنگ بین روم و میتريداتس به تیگران هم که متحد و داماد و پادشاه پونتوس محسوبست لطمه می زند با آنکه از پیشرفت روم هم درین ماجرا سودی عاید خویش نمی یافت ترجیح داد به نفع آنها با روم درگیری پیدا نکند. خود تیگران هم که چندی بعد به اشارت و اصرار میتريداتس کوشید تا با وعده صلح و قول استرداد اراضی پارت پادشاه اشکانی را به قبول همکاری برضد روم راضی کند (۶۹ ق م) موفق نشد و پادشاه اشکانی - که برخلاف پارهیی روایات کسی جز همین سینتروک نبود - با لوکولوس سردار روم - که به آسیا آمده بود - قراری داد تا در مقابل عدم همکاری با ارمنستان و پونتوس، در صورت غلبه روم بلادی را که تیگران از قلمرو وی انتزاع کرده بود استرداد کند. بدینگونه، سینتروک که در داخل اسیر مداخلات نجبا بود و به حامیان بدوی خویش هم در ایجاد امنیت نمی توانست بی دغه غه - خاطر اعتماد کند برای رهایی از خطر حمله تیگران خود را به خطر مداخله روم تسلیم کرد. فقط اشتغال این دو خطر، به معارضه با یکدیگر بود که به اشک پیر فرصت داد تخت و تاج لرزان خود را تا پایان عمر حفظ کند. با مرگ او (ح ۶۸ ق م). پسرش فرهاد معروف به تئوس (= خداوند) به عنوان اشک جدید به سلطنت رسید - فرهاد سوم (۱۰۰).

جلوس فرهاد سوم با شروع ضعف و انحطاط تیگران و میتریداتس در جنگ با روم مقارن شد و با اینهمه مذاکرات طرفین و رقابت آنها در جلب همکاری پارت همچنان ادامه یافت. لوکولوس دنباله مذاکرات سابق را که با پدرش سینتروک داشت گرفت و تیگران و میتریداتس هم محرسانه برای جلب اتحاد وی مذاکرات تازه‌یی آغاز کردند. فرهاد سه به علت ابهام اوضاع ظاهراً به هر دو طرف وعده مساعد می‌داد وقتی دریافت سرداری سکستی‌لیوس «Sextilius» نام که از جانب لوکولوس برای ادامه مذاکرات به نزد وی می‌آید ظاهراً بیشتر قصد خیرچینی و جمع‌آوری اطلاعات دارد از ادامه مذاکره با روم منصرف شد لیکن به مخالفان روم هم علاقه‌یی نشان نداد. لوکولوس که از انحطاط قدرت خاندان اشک و از گرفتاریهای تیگران در جنگهای مربوط به میتریداتس واقف بود، در پایان جنگی که در تیگران کورت در حدود سیامارقین با پادشاه ارمنستان کرد قسمتی از اراضی ارمنستان را تسخیر کرد. از طرف دیگر فرصتی یافت تا با حمله به کردوئن و به دست آوردن سرزمین تازه‌یی در سرزهای قلمرو اشکانی، در روم کسب شهرت کند. فقط سرپیچی سربازانش از اقدام به این درگیری بود که در آن احوال فترت و سختی پارت را از این معرکه تازه نجات داد. چندی بعد که پومپه، به جای لوکولوس از جانب روم مأمور آسیا گردید، موفق شد فرهاد سوم را با وعده قطعی استرداد اراضی از دست رفته، برضد پونتوس و ارمنستان با روم متحد نماید. درین میان پسر پادشاه ارمنستان — تیگران جوان — به فرهاد پناه آورد و او را برضد پدر — تیگران پیر — تحریک کرد. فرهاد هم که دختر خود را بدو داد، به یاری او برخاست. در جنگی که بین پدر و پسر روی داد تیگران پیر به پومپه سردار روم متوسل شد و چون این اقدام او نوعی پیروزی پومپه در مقابل میتریداتس به شمار می‌آمد پومپه به بهانه حمایت از او پسرش را توقیف کرد. در مبارزه با میتریداتس هم یک چند در حوالی قفقاز بنای تاخت و تاز گذاشت (۶۴-۶۵ ق م). حتی یک سردار زبردست خود را به نام گابینوس فرمان داد تا از فرات بگذرد و به بین‌النهرین بتازد. بدینگونه پومپه چون احساس کرد که دیگر احتیاجی به اتحاد با پارت ندارد و می‌تواند اراضی مورد ادعای پارت را در حوزة نفوذ روم نگهدارد به بهانه تقویت ارمنستان به تهدید پارت نیز پرداخت. فرهاد هم که خود را از قید هر تعهدی آزاد می‌یافت کردوئن را دوباره به قلمرو خویش درآورد و باز به پومپه بهانه‌یی داد تا به عنوان حمایت از حق تیگران پیر

با پارت به خشونت پردازد و سپاه وی را از کردوئن بیرون کند. با اینهمه تا وقتی شبح میتریداتس هنوز باقی بود، پوپه در تقویت تیگران هم چندان افراط نکرد و حتی در سال ۶۴ (ق م) نیز که فرهاد به قلمرو تیگران حمله کرد پوپه فقط اکتفا کرد به اینکه در بین آنها از طریق حکمیت وساطت کند. در هر حال فرهاد سوم با آنکه موفق نشد داساد خود تیگران جوان را برارمنستان تحمیل کند، شاهدا فول قدرت تیگران پیر شد، و عنوان شاه شاهان را نیز برای خود حفظ کرد. بالاخره در پایان یک سلطنت کوتاه و پر آشوب (۵۷-۶۸ ق م)، به دست پسران خویش - مهرداد وارد - مسموم شد.

دو پدرکش هم بلافاصله بر سر مرده ریگ پدر به کشمکش برخاستند. آیا این نکته که هر دوشان در سکه های خویش عنوان فیلوپاتر (= پدر دوست) را نیز به نام خویش افزودند به خاطر آن بود که احساس گناه وادارشان می کرد تا هریک بار گناه خود را بروجدان دیگری تحمیل کند؟ در هر حال مهرداد سوم (۵۵-۵۸ ق م) به عنوان اشک جای پدر را گرفت اما از همان اوایل حال با مخالفت عده ای از نجبا مواجه شد. پیداست که تعدیهای او باید موجب ناخرسندیهای نجبا شده باشد. یا لاقل بهانه اظهار این ناخرسندیها. اینکه وی برای اولین بار سکه به نام خود - نه به نام ارشک زد، نشان می دهد که از همان اول با ادعای ارد و حامیان او مواجه بوده است و وجود مدعی اتخاذ عنوان بلا معارض اشک را به وی اجازه نمی داده است. معارضه ارد ظاهراً تا حد زیادی نیز از طرف نجبا تحریک و تأیید می شد، چنانکه سورن از سرکردگان معروف که خاندان او اسلاک وسیعی را در قلمرو پارت در تملک داشت و از مدتها قبل در تاجگذاری پادشاه نیز نقش قاطعی بر عهده آن خاندان بود، موفق شد با سپاهیان خویش ارد را که مورد علاقه نجبا بود به سلطنت بنشانند و خلع مهرداد را اعلام دارد. مهرداد به سرافقت یک تن از همراهان خویش، نامش اورسانس «Orosanes» به نایب کنسول روم در سوریه، که گابی نیوس «Gabinus» نام داشت، التجا آورد. گابی نیوس که خود را از طرف سنای روم در آنچه تعلق به رابطه با پارت داشت مجاز می شمرد در صدد برآمد برای اعاده مهرداد سوم به سلطنت لشکرکشی کند و چون هم وجود یک پادشاه دست نشانده را در پارت، به نفع روم می دید و هم ظاهراً مهرداد برای بازگشت به سلطنت وعده پول کلانی به او داده بود برای بازگرداندن او به سلطنت پارت از فرات عبور کرد و

با سپاه خویش راه بین‌النهرین را در پیش گرفت. اما درین بین فرمانی از پومپه به وی رسید که از او می‌خواست تا به سوریه بازگردد و یک فرمانروای اورنگ باخته دیگر را به فرمانروایی بازگرداند: بطلمیوس یازدهم پادشاه مصر. البته شاید نفوذ در مصر در آن زمان برای روم فواید بیشتری داشت اما مهمترین فایده این کار وی آن بود که بطلمیوس غیر از هدیه‌هایی که به پومپه تقدیم می‌کرد، در بهای استرداد تاج و تخت خویش ده هزار تالان زر هم به گابی‌نیوس وعده کرد. این پادشاه مصر در سال ۸۰ (ق م) به دنبال از دست دادن قبرس از سرزمین فراغنه رانده شده بود و به روم پناه آورده بود تا به کمک پومپه قدرت از دست رفته‌اش را به دست آورد. گابی‌نیوس هم با آنکه درین باب فرمان واجازه‌یی از سنای روم در دست نداشت به دستاویز حکم پومپه و به بوی رشوه‌یی که بطلمیوس می‌داد لشکر به مصر برد و بعد از اعاده حکومت بطلمیوس به سوریه بازگشت (۵۰ ق م). البته سنای روم او را بعدها تعقیب کرد و با آنکه او آخرین کسی نبود که ازینگونه رشوه‌ها بستاند، سنا حتی ده هزار تالان بطلمیوس را هم از او به عنوان جریمه پس گرفت. اما مهرداد سوم هم از کمک روم مأیوس شد و کوشید تا خودش به کمک سربازان معدودی که هنوز در اطرافش جمع بود تخت و تاج از دست رفته را از ارد بازپس گیرد. بالاخره در طی برخوردهایی که روی داد مهرداد سلوکیه را فتح کرد و آنجا سکه‌یی هم به یادگار ضرب کرد که صورت توخه «Tyche» خدای بخت یونانیان را به نشانه پیروزی او نقش داشت. اما خدای بخت با او مساعد نماند، و سورن موفق شد او را در محاصره اندازد و سرانجام به کمک مردم شهر که از گرسنگی به جان آمده بودند به تسلیم وادارد. او را به نزد ارد، که خود وی از درماندگی بدو پناه آورده بود، بردند اما ارد برادر را به سبب آنکه به دشمن پیوسته بود خاین خواند و بدون آنکه در کشتن این «خاین» تزلزلی بیابد فرمان داد تا مهرداد را هم در حضور او به قتل آورند (۵۰ ق م). در سکه‌یی هم که به یادگار این پیروزی زده شد شهر سلوکیه به صورت گنهکار تایی نقش شد که در پیش روی ارد به زانو درآمده بود و اشک فاتح به اشارت دست خویش او را از خاک برمی‌گرفت. بدینگونه سلطنت ارد آغاز شد تا در اولین جنگ با روم، دنیای پارت را که از یوغ اسکندر و میراث خوارگان یونانی اورهایی یافته بود، به دوره تازه‌یی از تاریخ خویش وارد کند.

در کشمکش برای رهایی از یوغ سلطه سلوکی آنچه به دولت خاندان اشک

تا اینجا امکان پیروزی داد نظام حکومت سرکردگان طوایف پرنی بود که عدم تمرکز و در عین حال مسئولیت مشترک آن هم تسامح این حکومت را موجب همزیستی عناصر و اقوام مختلف در داخل حوزه حکومت واحد سی کرد و هم آداب و رسوم جنگی این عشایر مداخله سرکردگان طوایف و نجبای ارضی را در تمشیت امور کشور تضمین می نمود. نظام زندگی این جامعه و ویژگیهای اجتماعی آن ازین جهات برای مورخ اهمیت خاص دارد. بدون شک سنتهای عشایر پرنی در آداب دربار و در طرز حکومت خاندان ارشک تأثیر قابل ملاحظه‌ی باید گذاشته باشد لیکن این نکته که رؤسای بدوی عشایر پرنی چگونه به خاندانهای بزرگ اشرافی جامعه اشکانی تحول یافته‌اند، تنها با داستان توطئه هفت سرکرده پرنی برضد ساتراپ پرثوه یا استوا قابل توجیه نیست. معهذاً بدون شک اهمیت نقش املاک وسیع مزروعی و مناصب مهم نظامی، در پیدایش این طبقه اشرافی قطعی است. دولت پارت بیشتر یک اردوی نظامی به نظر می آید که گویی بدون جنگ نمی توانست تمام کارمایه وجود خویش را قابل استفاده بنماید. نجبا و سرکردگان نظامی پرنی و پارتی هم که جنگ را بهترین وسیله تجلی وجود خویش می دیدند پادشاهان جنگجو را بفرمانروایانی که طالب صلح ممتد بودند ترجیح می دادند. از همین جا بود که سلحشوری و قهرمانی به عنوان کارشایسته اهل پارت (= پرثوه) خوانده شد. پهلوانی (= کارقوم پارت). این نکته که خوی جنگجویی و سلحشوری آنها کمتر جنبه تعدی و تجاوز داشت هنوز در مفهوم پهلوانی نوعی تفوق اخلاقی را هم باقی گذاشته است. با آنکه پادشاهان پارت جز سپاهیان وابسته به ارگ یا موکب خویش، و احیاناً غیر از افراد پادگانها و قلعه‌های نظامی که در پایگاه‌های مهم سوق الجیشی مورد حاجت می شد ظاهراً سپاه ثابت و مستقری نداشتند باز در مواقع جنگ از تمام ولایات کشور و از اکثر کشورهای تابع و دست‌نشانده آنها سرکردگان و نجبا با سواران تیرانداز خویش به اردوی آنها می پیوستند. سپاه پارت در غالب جنگها به ندرت از چهل یا پنجاه هزار تجاوز می کرد اما تربیت پهلوانی و اشتغال دائم به جنگ در شرق و غرب، این جنگجویان را مهارت و طاقت فوق‌العاده می بخشید. اساس این سپاه از دسته‌های سواران زبده که تحت فرمان خود پادشاه بود تشکیل می شد و از شهرهای یونانی‌نشین هم تدریجاً واحدهایی در بین این دسته‌ها درآمده بود. به علاوه در موارد ضرورت چریک‌هایی به عنوان پیاده نظام به خدمت

گرفته می شد که تعدادشان گه گاه تا بیست هزار تن نیز می رسید. معهذاً تجربه به آنها آسوخته بود که در جنگهای خویش بیشتر به سواره نظام باید تکیه کنند. این سواران تیرانداز پارت غالباً به وسیله نجبا و تحت فرمان آنها به اردومی آمدند و در جنگ هم نقش آنها از سایر اصناف سپاه مؤثرتر بود. این سواره نظام جریده و سبک اسلحه در شیوه جنگ گریز که در طی آن در بحبوحه جنگ ناگهان خود را به فرار می زدند و وقتی دشمن در حین تعقیب آنها پراکنده می شد برمی گشتند یا حتی همچنان در حین فرار خویش دشمن را در تیرباران خود می گرفتند، چالاکی و مهارت بیمانندی نشان می دادند. همچنین در شروع جنگ چنان با فریاد و غوغا حمله می کردند که غالباً بانگ طبل های زنگوله دار و هیاهوی اسبها و جنگاوران آنها بیش از خود جنگ دشمن را دچار وحشت می ساخت. همچنین در شیوه جنگ سکائی که دشمن را عمداً به داخل کشور می کشانیدند و در سر راه وی تمام وسایل و پلها و چاه ها را خراب می کردند و او را در بیابانهای بی فریاد، بدون آذوقه و دور از هرگونه کمک و پناه سرگردان می نمودند و سپس سواران تیراندازشان از زمین بیرون می آمدند و دسته های دشمن یا بقایای آنها را در زیر باران تیرهای پارتی تباہ می کردند مهارت حيله گرانه یی نشان می دادند. سواران سنگین اسلحه هم که خود و اسبهاشان در جوشن و برگستوان غرق بودند مخصوصاً در میدانهای جنگ سراپا همچون قلعه یی متحرک و پولادین در نظر می آمدند و گه گاه در جنگهای تن-به تن چنان قوت «پهلوانی» از خود نشان می دادند که به موجب بعضی روایات نیزه هاشان با یک ضربت دو دشمن را با هم از پای درمی آورد. نیزه آنها هم مثل خدنگ پارتی در جنگها مایه وحشت بود و با آنکه جنگاوران پارت، در مقابل رومی ها که بعدها مکرر با آنها روبرو شدند، غالباً در هنگام دفاع بیشتر موفق بودند تا هنگام هجوم، باز در طی جنگهای بسیار که با رومی ها داشتند به ندرت اتفاق افتاد که در تعرض و هجوم هم، دشمن را عاجز نکنند. البته غیر از اسبهای مشهور ولایت ماد - نسای ماد - که به آنها درین پیروزیها کمک بسیار می کرد تمرین دایم در سواری و تیراندازی هم به سواران پارت در کار جنگ مهارت و قدرت می داد. با آنکه قسمتی ازین سواران تیرانداز از بین اولاد اسیران جنگی بیرون می آمدند اکثریت آنها همیشه از طبقات آزاد بودند و ارتباط آنها با سرکردگان خویش که از طبقات نجبای زمیندار بودند ارتباط بین تابع و متبوع بود نه ارتباط

بین بنده و خداوندگار (۱۱).

بدینگونه، نجبای زمیندار که بخش عمده سواره نظام پرتوه (= پارت) از بین عشایر یا رعایای منسوب به آنها تجهیز و تربیت می شد در جنگهای پارت نقش عمده‌یی ایفا می کردند که میراث همکاریهای گذشته آنها در طی جنگهای عهد عشایر پرنی بود و البته املاک وسیع این نجبا نیز که در طی نخستین جنگهای پارت به آنها رسیده بود در حکم محل تأمین جیره و مستمری آنها و جنگجویانی بود که می بایست در مواقع جنگ برای پیوستن به اردو بسیج نمایند. این اردو حتی در مواقع صلح با سوکب اشکها که به رسم زندگی عشایر بدوی، غالباً در زمستان و تابستان در فاصله پرتوه و تیسفون، بین سردسیر و گرمسیر در کوچ بود حرکت می کرد و نجبا هم خود یا فرزندان شان با دسته های سوار خویش با این کوچ منظم که همه ساله بروفق برنامه‌یی تقریباً مرتب اجرا می شد همراه می شدند. این رسم کوچ و حرکت عشایر در دربار اشکها سبب می شد که پایتخت آنها از نسا و دارا در حدود پرتوه تا هکاتوم پیلس و اکباتان در نواحی ماد تغییر کند و با بسط قلمرو پارت تیسفون و بابل و حتی شهر صحرائی هتره (= الحضرة) را در بین النهرین نیز گاه شامل شود. البته در مواقع صلح نجبا یا فرزندان شان با حضور در رکاب اشک آمادگی خود را برای تعهد و قبول هرگونه خدمت نسبت به او نشان می دادند و اجرای اینگونه خدمتها غالباً قدرت و نفوذ آنها را به طور قابل ملاحظه‌یی می افزود. در مواقع جنگ هم سرکردگان خاندانهای بزرگ که به عاتق وسعت املاک و کثرت سواران خویش نفوذ بیشتری در درگاه اشک داشتند، فرماندهان قسمتهای مختلف سپاه پارت محسوب می شدند و این امر نیز خود مایه تثبیت قدرت آنها در حوزه ولایت و موجب توسعه ثروت آنها از راه غارت و کسب غنیمت جنگی می شد. از این رو چون تدریجاً قسمت عمده ثروت و قدرت کشور در دست چند خاندان بزرگ از این نجبای زمیندار متمرکز شد، برای توجیه منشأ این قدرت داستانهای نظیر قصه هفت سرکرده پرنی از روی داستان هفت تنان پارسی مربوط به روی کار آمدن داریوش برای این سرکردگان بزرگ پارت نیز به وجود آمد. البته شک نیست که تعداد خاندانهای بزرگ مخصوصاً در دوران توسعه قدرت پارتها به هیچوجه محدود به هفت خاندان نمی شد و اینکه برحسب روایات دربارهی جنگها تا چهار صد تن از نجبا ممکن بود شرکت کنند نشان می دهد که تعداد خاندانهای بزرگ زمیندار هم

باتوسعه دولت پارت ناچار افزایش می یافت معهذات وسعت حوزه نفوذ برخی ازین خاندانها نشان می دهد که خاندانهای چون مهران در حدود ری، کارن در حدود نهاوند، سورن در سیستان، اسپندیاز در ری، زیک در ماد آذربایجان، و اسپهبد در گرگان، نباید در سراسر کشور بسیار بوده باشد. نفوذ فوق العاده این خاندانها هم گه گاه در نزد اشک مایه تهدید و دغغه خاطر می شد چنانکه قدرت خاندان سورن - که فرماندهی نیروها به سر کرده آنها تعلق داشت و در موقع تاجگذاری نیز اجرای مراسم به عهده وی بود، احیاناً پادشاه را از آنها نگران می داشت. همچنین نفوذ کاهنان (= مغان) هم که گه گاه وجود آنها مایه تهدید می شد پاره بی اوقات مخصوصاً در اواخر عهد اشکانیان قدرت نجبا را خطرناک می ساخت. معهذات رقابت دایم بین این خاندانها سبب می شد که سلطنت در خاندان اشک باقی بماند چرا که فی المثل خاندان قارن برای آنکه سلطنت به خاندان سورن نرسد می کوشید تا خاندان ارشک همچنان بر سر کار باشد و خاندان سورن از ترس آنکه خاندان اسپهبد یا اسپندیاز قدرت را به چنگ آرند نسبت به خاندان ارشک وفاداری صمیمانه نشان می داد. ازین رو با آنکه نفوذ نجبای زمیندارتا حدی قدرت سلطنت را محدود می کرد رقابت بین آنها نیز غالباً موجب تثبیت این قدرت و یا لا اقل حفظ سلطنت در خاندان اشکانیان می شد. این رقابتهای دیرینه گه گاه نیز موجب ایجاد توافقهایی می شد که هر چند سلطنت خاندان اشکانی را تهدید نمی کرد بین شاهزادگان آنها تفرقه و اختلاف می انداخت و آنها را از بیم آنکه گرفتار مدعیان داخلی شوند، به برادر کشی و حتی پدر کشی نیز سوق می داد.

مجلس نجبای پارت که مثل دوران جنگهای عشایری و در واقع همچون یادگاری از همان ادوار زندگی بدوی پرنی ها، از سرکردگان جنگی قوم تشکیل می شد با توسعه تدریجی قلمرو پارت و شاید تحت تأثیر رسوم و آداب مشابه که در مجالس شهری یونانی ها و در مجالس سرداران اسکندر سابقه داشت اندک اندک در امور مهم مربوط به تعیین جانشین پادشاه یا مسایل مربوط به جنگ و صلح، تأثیر و نفوذ قابل ملاحظه یافت. این مجالس غیر از مجمع خانوادگی شاهزادگان و نجبا شامل مجمع روحانیان و صاحبان مناصب نظامی و اداری کشور هم می شد و ترکیب این دو مجمع که مجلس بزرگان را به وجود می آورد تأثیر قابل ملاحظه بی در ایجاد وحدت یا تفرقه داشت و البته علاوه بر سرکردگان طوایف پرنی ملاکان قدیم هم

که بعد از غلبه اشکانیان با آنها در ساخته بودند و حتی قرابت مبنی با آنها یافته بودند نیز درین مجلس بزرگان نفوذ و مداخله داشتند. این مجلس که به قول استرابون (۹/۱۱) مگستان (= مهستان) خوانده می شد طبعاً قدرت پادشاه را از همان آغاز جلوسش محدود به قرارها و تضمین هایی می کرد و در بعضی مواقع اینگونه قرارها به بحرانهایی منجر می شد و دسته های مختلف هریکشان از مدعی دیگری حمایت می کرد. باری این طرز سلطنت انتخابی پارتها در عین حال سبب می شد که نجبای بزرگ در حوزه قدرت یا حوزه املاک خویش غالباً با استقلال تمام زندگی کنند و خود را جز در مقابل اشک مسؤول نشمرند. معهداً توجه به استقرار صلح و امنیت موجب می شد که در حوزه قدرت این خاندانهای بزرگ نیز مثل سایر ولایات و کشورهای تابع رسوم و قوانین هر قوم تا حد ممکن با نظر تسامح تلقی شود. در واقع همین تسامح که خود ناشی از تربیت آزادبدوی قوم و مربوط به بی-تقیدی آنها نسبت به آداب و رسوم اقوام اسکان شده بود، سبب می شد که یونانی های قلمرو پارت تدریجاً به حکومت آنها با نظر تسلیم و قبول بنگرند و عنوان فیل هلنی را که این پادشاهان در سکه های خویش نیز ذکر می کردند نشان آن تلقی کنند که در حکومت ضد سلوکی اشکانیان شهرهای یونانی جز فرمانروای یونانی خویش چیزی را از دست نخواهند داد. نظیر این طرزتلقی از حکومت قوم در بین طوایف بومی عیلام، بابل، پارس، و ماد نیز وجود داشت و بدینگونه، سیاست تسامح پارتها در ایجاد صلح و امنیت در قلمرو آنها نقش بارزی داشت. ازین قرار، این نکته که عشایر پرنی و داهه، به علت معیشت ساده بدوی خویش نظام اداری و سازمان حکومت خاصی را به قلمرو اشکها وارد نکردند (۱۲) موجب شد که در هر ولایت وارث شیوه خاص اداره یی باشند که سلوکیها خود به وجود آورده بودند و یا پیش و کم از میراث عهد هخامنشی نگهداشته بودند. حاصل آن شد که در عهد دولت پرتوه نیز سازمانهای اداری عهد سلوکی غالباً ادامه یابد و هرچند ساتراپی-های وسیع عهد سلوکی تجزیه شد قدرت و استقلال ساتراپها همچنان باقی ماند و ازین حیث ملوک طوایفی عهد اشکانی، چنانکه در سنتهای مربوط به عهد ساسانی آمده است (۱۳)، ادامه شیوه ملوک طوایف بعد از اسکندر بود. در واقع در قلمرو وسیعی که اشکانیان تدریجاً از بازمانده دولت سلوکی به وجود آوردند علاوه بر سرزمینهایی که جزو «محروسه» کشور و همچون یک ولایت پارت محسوب می شد

تعدادی سرزمین های دیگر هم بود که با وجود اظهار تابعیت نسبت به پادشاه پارت جزو ولایات کشور محسوب نمی شد. چنانکه عیلام، ماد آذربایجان، و ارمنستان وقتی در حوزه فرمانروایی اشک ها بودند از اینگونه ولایات به شمار می آمدند و غالباً غیر از باج یا هدیه فقط در مواقع ضرورت ممکن بود کمک نظامی هم به سپاه اشک بکنند. قلمرو این پادشاهان محلی هم از روی الگوی قلمرو اشک اداره می شد با نجبای محلی، و سرکردگان سپاه. شهرهای یونانی نیز — که شاید بیش از شخصت شور می شدند و در قلمرو پارت در مسیر راههای نظامی یا بازرگانی پراکنده بودند — در امور داخلی از رسوم و قوانین خویش تبعیت می کردند و هرچند از لحاظ اداری تابع حکومت مرزبان ولایتی که شهر در حوزه آن بود واقع بودند، مرزبان و پادشاه ظاهراً جز در مواردی که به امنیت و صلح مربوط می شد در کارهای داخلی آنها مداخله پی نمی ورزیدند. بدینگونه با تأثیری که از میراث آداب و رسوم هر یک از اجزاء امپراطوری عاید جامعه اشکانی می شد جای حیرت نیست که قلمرو پارت بیشتر همچون نمایشگاه متنوعی از نژادها و فرهنگهای گونه گون جلوه کند که تحت نظام ملوک طوایفی واحد با یکدیگر در آمیخته باشند. این عدم تمرکز مخصوصاً در مواقع فترت بروز کشمکش ها را سبب می شد و در پایان عهد اشکانیان اکثر موجب ادامه عصیان ها می گشت.

معهداً اقتصاد این جامعه بیشتر بر کشاورزی و دامداری مبتنی بود، و همچنین بر تجارت که بین اجزاء مختلف این امپراطوری ارتباط و تعادل به وجود می آورد. در آنچه تعلق به کشاورزی دارد مسأله عمده آبیاری بود که حفر قنات دشواری آن را در اراضی کم آب نشان می داد و بعضی حفاریهای ناحیه مرغیان نشان داده است که در اراضی کم آب شرق فلات در این دوره هم مثل ادوار پیشتر کوششهای قابل ملاحظه بی برای توسعه کشاورزی باید انجام شده باشد. در نواحی شوش عیلام هم از یک قطعه شعریونانی که در حدود سالهای ۷-۳۲ (ق م) در زیر مجسمه زاماسپ نام، ساتراپ آنجا کنده شده است، برمی آید که اقدام در باب بهبود وضع آبیاری در آنجا نیز با نظر اهمیت و تحسین تلقی می شده است. از بعضی اسناد هم که در اورامان و دورا و اروپوس در ساحل فرات کشف شده است اشارتهائی در باب ارتباط بین دهقان و زمین به دست می آید. بدون شک پاره بی از کارهای کشاورزی و دامداری مخصوصاً در املاک وسیع نجباء، به وسیله بردگان — که بیشترشان از اسیران جنگی بودند — انجام می شد. در املاک متعلق به معابد و در معادن متعلق به

پادشاه نیز از نیروی کار بردگان بهره‌کشی‌های می‌شد. در کارهای خانه هم خانوادگی‌های توانگر از بندگان خانه‌زاد یا درم‌خرید استفاده می‌کردند چنانکه در بعضی موارد طلبکاران قوی و امداران ضعیف را به خدمات بردگی می‌گرفتند. از روایت‌هایی هم که در باب تعدیهای هیروس در بابل آمده است برمی‌آید که او بعضی از اهل بابل را به بردگی فروخته است. در هر حال در اراضی نجبا با کشاورزان دیگر هم که عنوان بردگی نداشته‌اند رفتاری بهتر از آنچه با بندگان در میان بود نمی‌کرده‌اند. تبدیل اراضی خرده‌مالک به املاک وسیع تدریجاً می‌بایست از اسباب رکود فعالیت تولیدی شده باشد خاصه که جنگ‌های دایم، هم توجه به زمین و زراعت را تدریجاً مشکل می‌کرد هم دهقانان نیم‌برده را از مزارع به میدانهای جنگ می‌کشانید. معهداً غیر از غنایم جنگ که اتفاقی بود تجارت قابل ملاحظه‌یی که در بین قسمت‌های مختلف امپراطوری در جریان بود و همچنین بازرگانی شرق و غرب که کالاهای مختلف را بین چین و روم مبادله می‌کرد قسمتی از این رکود تولیدهای کشاورزی را جبران می‌کرد و عوارض مربوط به گمرک را هم بر عواید خزانه دولت می‌افزود.

در بازرگانی، نقش عمده‌دنیای پارت حمل کالاهای مختلف بود بین شرق و غرب. از جمله در بین کالاهایی که از روم به ایران می‌آمد فلزات، اشیاء مصنوعی، و نوعی نان تُنک بود که در مقابل آنها گه‌گاه قالی و پارچه و عطر و ادویه از ایران به روم می‌رفت. راه‌های کاروانرو متعدد بود که مدیترانه را از راه سوریه و بین‌النهرین با نواحی شرقی ایران و حدود کابل و باختر و مرو و سغد متصل می‌کرد. اطلاعات جالبی، در باب این راهها از گزارشهای استرابون و ایزیدور خاراکی به دست می‌آید که حاکی از توسعه دانش جغرافیاست در آن ادوار (۱۴). با آنکه حمل و نقل کالا گران تمام می‌شد و غالباً متضمن خطر راهزن و ائتلاف کالا هم بود، باز عایدی که حاصل می‌شد گه‌گاه سود ده‌بریک هم می‌داد و بسیاری از دشواریها و خطرها را جبران می‌کرد. بعدها مخصوصاً در اوقاتی که بین پارت و روم روابط عادی بود و ملاحظات سیاسی اشک را به قطع مناسبات بازرگانی فیما بین وانمی‌داشت فعالیت بازرگانان این راهها، چین و پارت را بهم می‌پیوست (۱۵). بعدها تاحدی به خاطر تسلط بر قسمتی از همین راههای بازرگانی بود که مدت نزدیک به دو قرن

ونیم روم با پارت در حدود سوریه و ارمنستان و بین‌النهرین جنگ کرد. در داخل فلات، این بازرگانی مایهٔ افزونی تجمل و تن‌آسانی طبقات متمکن می‌شد و این امر در نزد جنگجویان تدریجاً طاقت و قدرت حماسی پهلوانی را هم می‌کاست. خریداران امتعهٔ خارجی گران قیمت در جامعهٔ ایرانی غالباً فقط همین طبقات مرفه بودند و گه‌گاه توسعهٔ مبادلات خارجی موجب برای توسعهٔ تولید داخلی نمی‌گذاشت. معادن هم تعلق به خزانهٔ اشک داشت و آنگونه که از بعضی روایات برمی‌آید کار بردگان موجب بهره‌برداری از آنها بود. درست است که کارگاه‌های سفال‌سازی، و دستگاه‌های نساجی و قالیبافی در داخل کشور فعالیت داشت اما نقش دلّالی بازرگانان پارت در دادوستد اجناس بین شرق و غرب سبب می‌گشت تا جز در آنچه احیاناً به معاملات خارجی مربوط می‌شد توجهی به جنبهٔ ظرافت و مرغوبیت نشود. به‌علاوه چون نواحی غربی کشور—همدان و شوش و بابل—به‌علت مجاورت نسبی با سرزهای روم و تا حدی به‌خاطر علاقهٔ بازرگانان یونانی و بابلی و یهودی خویش، در این مبادلات دخالت بیشتری داشت تدریجاً نواحی شرقی را در پس پشت گذاشت و این نواحی به‌علت رکود تدریجی، و خطرهایی که گه‌گاه وجود طوایف بدوی مجاور برای تجارت آنها پیش می‌آورد، در قیاس با نواحی غربی در فقر و انحطاط نسبی فرورفت. معهداً تجارت بین چین و روم از طریق پارت برای هر دو طرف حائز اهمیت بود و برای توسعهٔ آن غالباً از هر دو جانب فعالیت‌هایی انجام می‌یافت. چانگ‌کین «Chang K'ien» سفیر چین که در آسیای مرکزی تا نواحی شرقی ایران مقارن این ایام مسافرت‌هایی کرد از علاقه‌ی که مردم این نواحی به کار تجارت و کسب نشان می‌دادند با علاقهٔ بسیار یاد می‌کند و با اعجاب و تحسین خاطر نشان می‌سازد که سوداگران پارت با گردونه‌ها و کشتی‌ها به سرزمین‌های مجاور خویش که تا چند هزارلی (Li=) فاصله دارند برای تجارت مسافرت می‌کنند. در واقع تجارت با چین در دورهٔ مهرداد دوم و بعد از آن یک‌چند وسعت قابل ملاحظه‌ی یافت. ابریشم چینی با پارچه‌های پنبه‌ی و همچنین نوعی آهن مرغوب به ایران می‌آمد و در حالیکه اجناس چین از حدود پرثوه و گرگان تا مصر و روم می‌رفت منسوجات روم و سوریه هم از راه بابل و اکباتان تا حدود سرزمین مغولها راه می‌یافت. آهن مرغوبی که از چین به ایران می‌آمد، ظاهراً در سرو توزیع می‌شد و به همین سبب بود که به نام آهن مرغیان شهرت داشت. چانگ‌کین تخم یونجه و انگور را از ایران به چین برد

و در آنجا برای این هردو محصول مجال پرورش پیدا شد. مقارن همین اوقات زردآلو و هلو از چین به ایران آمد و «سیوه پارت» — انار — از ایران به چین راه یافت. شتر یک کوهانه که چینی‌ها آن را «اسب آسمانی» خواندند از فرغانه، و شتر مرغ که آن را «مرغ پارتی» خواندند از تیسفون به قلمرو خاقان چین راه یافت، چنانکه آهن و دیبای چینی هم از پارت و بابل به دنیای روم نفوذ کرد (۱۶). علاقه اشکانیان به توسعه این مبادلات قابل ملاحظه بود و به همین ملاحظه بود که جهت تحکیم روابط با چین برای خاقانان آنجا گه‌گاه هدایا و تحفه‌هایی مثل شتر مرغ و رقاص و شعبده‌باز می‌فرستادند. اینکه بعدها در پاره‌یی مآخذ و اسناد چینی و رومی شکایتهایی هست که پارتها مانع تجارت آنها شده‌اند اهمیت این رابطه بازرگانی و نقش مهم پارت را برای هردو طرف نشان می‌دهد. با آنکه خود پارتها هم ازین تجارت عواید عمده‌یی به دست می‌آورده‌اند، در مواقعی که این ارتباط قطع یا محدود می‌شد ملاحظات سیاسی در کار می‌آمد و شک نیست که اشکانیان مکرر کوشیده‌اند تا این تجارت شرق و غرب تنها در انحصار خود آنها باشد و رابطه بلاواسطه بین روم و چین به عوایدی که از این راه ممکن است عاید آنها شود لطمه‌یی نزند. ظاهراً تا حدی به همین سبب هم بود که وقتی سوداگری از چین، نامش کان یینگ «Kan-ying» به بابل آمد و می‌خواست در باب امکان تجارت با روم از طریق دریا بررسی کند عمال دولت پارت وی را از مسافرت در دریای احمر و خلیج عقبه ترساندند و منصرفش کردند. اقدام یک بازرگان مقدونی هم به نام مائس تیتانوس «Maes Titanus» که ظاهراً به اشارت رومی‌ها هیئتی به چین فرستاد چندان قرین توفیق نشد هر چند پاره‌یی اطلاعات جغرافیایی که به دست آورد در کتاب بطلمیوس هست و حاکی از سعی ارزنده‌یی است در ایجاد رابطه بلاواسطه بین شرق و غرب. تجارت با هند هم که از طریق سیستان و کرمان و فارس صورت می‌گرفت درین ادوار گه‌گاه مورد توجه می‌شد اما وسعت و دوام قابل ملاحظه‌یی نیافت. در رابطه با دنیای روم، غیر از یک راه که از سلوکیه بابل به هتره (= الحضر) و نصیبین و ارمنستان می‌رفت یک راه دیگر نیز که از دورا اوروپوس «Dura - Europos» به حران و پالمیرا می‌رفت جاده‌های پارت را با کرانه‌های شرقی دنیای مدیترانه به هم می‌پیوست. تجارت این راهها به این شهرهای غربی و همچنین به شوش و اکباتان و ری رونق قابل ملاحظه می‌داد. بدینگونه، قلمرو اشک هم چون پلی بود که جاده

ابریشم از آن می‌گذشت و دولت پارت که عناصر مختلف امپراطوریش از ایرانی و یونانی و بابلی و یهود و عرب از عواید این جاده طلایی بهره می‌یافت نه فقط موفق شد از استحکام و امنیت پل دفاع و مراقبت کند بلکه در عین حال توانست بازرگانی بین شرق و غرب را تا آنجا که به عبور ازین پل مربوط می‌شد تحت نظارت بگیرد. اینکه فیلوستراتس (۱/۲۰، ۲۷) اشارت به وجود گمرک خانه‌ها و پاسگاههایی دارد که در مرزهای پارت مراقب ثبت کردن کالاهای وارداتی و حتی ورود اشخاص خارجی به داخل کشور بوده‌اند، نشان می‌دهد که عایدی دولت از عوارض و گمرک تجارت بین شرق و غرب می‌بایست آن اندازه بوده باشد که به این قدر زحمت بیزد. در واقع به همین جهت هم بود که حراست راههای کاروانی به منزله حفظ شاه‌رگ حیاتی کشور در نزد آنها اهمیت داشت و از اسنادی که از شهر یونانی نشین دورا و اروپوس به دست آمده است بررسی آید که برای حفظ جان تجار و حراست کالاهایشان اقدامات احتیاطی انجام می‌شده است.

در هر حال عواید گمرک نیز مثل مالیاتهای دیگر درین دوره ظاهراً به طور مستقیم به خزانه اشک‌ها عاید نمی‌شد. چرا که نظام ملوک‌طوایفی، ولایات را غالباً از نظارت بلاواسطه شاهنشاه دور نگه میداشت. ازین رو به اقتضای طرز حکومت، مالیانه مبلغی معین از بابت مجموع مالیاتهای ارضی و سرانه از ساتراپ ولایت به خزانه اشک واریز می‌شد و اشک دیگر در جزئیات کار ساتراپ مداخله بی‌نداشت. عوارض گمرک هم در ولایتهایی که تحت نظارت بلاواسطه اشک‌ها نبود به همین شیوه و در حد مبلغی مقطوع دریافت می‌شد، بی‌آنکه در جزئیات آن مداخله بی‌در کار باشد (۱۷). در هر حال پادشاهان پارت که نظام مالیاتی یک دست و منظمی هم برای تمام کشور خویش نداشتند بیشتر بر عواید املاک وسیع، خاصه غنایم جنگی و آنچه از بابت عوارض و گمرک از کالاها و کاروانهای سوریه و بین‌النهرین و ماد و پرتوه حاصل می‌شد تکیه می‌کردند. به علاوه ساتراپهای ولایات و رؤساء خاندانهای بزرگ هم مثل پادشاهان دست‌نشانده غالباً غیر از باج سالانه هدیه‌های ارزنده بی‌نیز به خزانه ارسال می‌کردند و تأخیر در پرداخت آنها گناه مایه نگرانی یا نشانه عصیانگری بود. باری عواید جاری خزانه دولت که از تمام ولایات نیز مبالغ قابل ملاحظه به آنجا سرازیر می‌شد به شاهزاده اشکانی امکان می‌داد تا به عنوان شاه شاهان تفوق خود را برنجبا که هر یک در حوزه ولایت یا عشیره خویش

مثل پادشاه مستقلی زندگی می‌کرد حفظ‌کند و در همه حال آنها را همچون زیردستان خود به اظهار طاعت و رعایت احترام وادارد. عنوان شاهنشاه در نزد آنها البته از آنچه در بین فرمانروایان هخامنشی معمول بود گرفته شد اما اصرار در استعمال آن مخصوصاً به خاطر وجود ملوک طوایف بود. به‌علاوه پادشاهان پارت غالباً به تقلید از میراث خواران اسکندر به‌خود عنوان «تئوس» (= خداوند) یا «تئوپاتر» (= پدر خدای) هم می‌دادند و احياناً نیز خود را «برادر خورشید و ماه» می‌خواندند. اینکه فیلوستراتس (۱/۸-۲۵) می‌گوید در کاخ پادشاه جایی که تصویر ستارگان و خدایان آسمان را با یاقوت کبود و جواهرات قیمتی تزئین کرده بودند چرخهایی جادویی از سقف می‌آویخت تا به پادشاه خاطر نشان سازد که انسانی فناپذیر بیش نیست اگر به کلی سولود تخیل داستان پرداز نباشد (۱۸) نشان می‌دهد که اینگونه عنوانها در نزد خود آنها چندان جدی تلقی نمی‌شد. معیناً عنوان شاهنشاه که آنها را در بین شاهان دست نشانده همچون کسی که در بین اقران اولین کس (Primus inter Pares) باشد در نزد آنها با اهمیت خاص تلقی می‌شد و اصرار آنها تا حدی بود که حتی گه‌گاه مایه استهزاء دشمنان هم می‌شد (۱۹). این اصرار مخصوصاً بدان سبب بود که تفوق خاندان اشک در مقابل شاهان کوچک خاندانهای دیگر در معرض تردید واقع نشود و رقابت این خاندانها با همدیگر نیز خود از اسبابی بود که این مزیت را برای خاندان اشک تأمین می‌کرد. البته قدرت پادشاه پارت در عین آنکه برخلاف قدرت فرمانروایان اخیر هخامنشی از دستبرد نفوذ زنان حرم و خواجه سرايان آنها مصون بود به علت مداخله شورای خانوادگی و مجلس نجبا و نفوذ کاهنان و سرکردگان ولایات در بسیاری موارد محدود و مشروط به نظر می‌رسید. تأثیر این خاندانها با آنکه گه‌گاه به وسیله بعضی از پادشاهان مهار می‌شد در عین حال از ایجاد وحدت و تمرکز نیز که به مداخله حکومت در تمام امور و تعدی فوق العاده آن به حقوق رعیت منتهی می‌شد جلوگیری می‌کرد. به‌علاوه در مواردی که بین نجبا و دستگاه سلطنت توافق و وحدت واقعی وجود داشت این قدرتهای محلی هم در واقع پشتیبان قدرت پادشاه واقع می‌شد و چون در بروز خطر منافع خود اینها هم مثل منافع پادشاه عرضه تهدید می‌گشت در حمایت از اشکها غالباً مجاهده راستین هم می‌کردند.

خاندانهای نجبا که غالباً ولایات مهم را هم در تحت حکومت یا نفوذ محلی

خویش همچون تیولی تلقی می کردند در بعضی موارد از حیث قدرت و دستگاه با خاندان اشک هم پهلو می زدند. چنانکه سرکرده خاندان سورن که سپهسالار کل پارت هم بود، آنگونه که پلوتارک نقل می کند با چنان حشمت و دستگاه کم نظیری به جنگ کراسوس می رفت که از یک فرمانروای مستقل چیزی کم نداشت. در حالیکه تمام سپاه اشکانی در آن جنگ به چهل یا پنجاه هزار تن می رسید جنگجویانی که همراه سورن و از املاک او آمده بودند تعدادشان به ده هزار تن بالغ می شد. درست است که اهمیت و نفوذی نظیر آنچه برای سورن و در زمان ارد حاصل شد به ندرت برای سایر خاندانهای بزرگ ممکن بود دست دهد و اگر هم دست می داد غالباً برای پادشاه اشکانی قابل تحمل نبود لیکن وجود املاک وسیع در دست این خاندانها و این نکته که حقوق و مناصب رؤساء این خاندانها موروث بود غالباً موجب بسط و توسعه فوق العاده قدرت آنها می شد و چون در انتخاب پادشاه هم نظر آنها در رأی و تصمیم مهستان مؤثر بود غالباً از جانب پادشاهان هم در حق آنها با حرست و احتیاط رفتار می شد خاصه که اتحاد آنها حتی ممکن بود قدرت پادشاه را نیز فلج کند. مع هذا چون غالباً تحکیم قدرت سلطنت موجب تقویت خود آنها بود در حفظ و حمایت آن سعی بسیار می ورزیدند و تا این اختلافات در میان نبود قدرت نجبا، دوام و بقای سلطنت آنها را تا نزدیک پنج قرن تضمین می کرد. البته املاک وسیع که به این نجبا قدرت محلی فوق العاده می داد گه گاه آنها را به عصیان نسبت به پادشاه یا بی اعتنائی به حکام محلی وامی داشت مع هذا غالباً برای حفظ قدرت خویش با حکام و مأموران محلی همکاری می کردند و اوقات خود را به تفریح و شکار و عیاشی که مخارج آن را زحمت رعایا تأمین می کرد مصروف می کردند. درباره زندگی این نجبا که در حوزه ولایت خویش همچون پادشاهان واقعی زندگی می کردند شاید داستان ویس و رامین تصویری زنده، که قدری رنگ ادوار بعد را هم گرفته باشد ارائه کند. آنگونه که از حجاریها، نقشهای دیوار، و بعضی مجسمه ها و سکه ها و مدالها برسی آید نجبای پارت زلف و ریش انبوه خود را با جعد و حلقه بسیار می آراسته اند، نیم تنه و شلوار گشاد می پوشیده اند و بر روی آن هم غالباً لباده بلندی برتن می کرده اند. زنهایشان جامه های قلابدوزی و ظریف می پوشیده اند و گیسوان خود را با انواع گلهای مصنوعی زینت می داده اند. در مقایسه با زندگی نجبای روم زندگی آنها البته ساده بوده است اما قدرت آنها در مورد

زیردستان خویش از قدرت امپراطوران جبار روم هم بیشتر بوده است. آنگونه که از روایات نویسندگان یونان و روم برمی آید در کینه کشی نسبت به گنهکاران و مخالفان کمتر از نجبای روم خشونت نشان نمی داده اند. قدرت و ثروت بی حساب آنها سبب می شد که برخلاف دوران زندگی بیابانگردی خویش تدریجاً در خوردن و آشامیدن به افراط بگرایند و طبعاً در سستی ناشی از ثروت و نعمت فرو روند. ازدواج با خویشان نزدیک در بین آنها معمول بود اما این امر که در بین یونانیان آن عصر و بعضی اقوام دیگر هم گه گاه دیده می شد ارتباطی با آیین خاص نداشت و شاید مسأله حفظ نژاد و طهارت خون بیشتر در آن مورد نظر بود. هر چند قسمتی از آداب و رسوم جامعه پارت باقی مانده طرز زندگی عشایر پرنی و داهه به نظر می آید بدون شک تأثیر یونانی-مآبی عصر سلوکی هم در پیدایش آداب و رسوم آنها می بایست قابل ملاحظه باشد. معهداً با شروع دوره تازه‌یی که از برخورد با روم-بین ارد و کراسوس-پیش آمد دنیای پارت کوشید تا تدریجاً از زیر قشر یونانی-مآبی خویش- که دیگر احتیاجی هم بدان نداشت- بیرون آید و با اتکاء به سنتهای ملی، اندک اندک خود را جهت مقابله با حریف تازه آماده کند.